

پاسخ به چند پرسش

درباره مبارزه موفق‌ی که

علیه برگزاری «کنفرانس برلین» انجام گرفت

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سرمداران)

خرداد ماه ۱۳۷۹

اهمیت «کنفرانس برلین» و ضرورت مبارزه علیه برگزاری آن چه بود؟

برگزاری «کنفرانس برلین» جزئی از استراتژی یا سیاست «آشتی ملی» بود. هدف سیاست «آشتی ملی» حفظ رژیم جمهوری اسلامی از مرگ محتومش است. جناحی از رژیم که به جناح «دوم خرداد» یا جناح «اصلاح طلب» معروف است، این استراتژی را از مقطع دوم خرداد به بعد در پیش گرفته تا بتواند مردم را با وعده تغییر و اصلاح فریب دهد، و نظام موجود را از آتش نفرت و خشم آنان برهاند. یکی از محورهای عمده پیاده کردن این استراتژی، ایجاد یک ائتلاف سیاسی میان این جناح از رژیم با نیروهای سازشکار (مانند آنها که خود را «ملی - مذهبی» میخوانند) و جلب و ادغام بخشی از روشنفکران مخالف جمهوری اسلامی (مانند کارکنان عرصه ادب و هنر و دانشجویان) به درون این جناح از رژیم است. رژیم اسلامی می خواهد از طریق متحد کردن بخشی از مخالفین و قربانیان جمهوری اسلامی، بین خود با توده های مردم پل بزند و از انفراد و خطر نابودی خلاص شود. دولتهای امپریالیستی که حامی و ارباب جمهوری اسلامی هستند، این استراتژی را تشویق می کنند. «کنفرانس برلین» که ظاهراً به ابتکار یک بنیاد فرهنگی مستقل آلمانی بنام «بنیاد هاینریش بل» برگزار شد در واقع اقدام مشترک دولت آلمان و جمهوری اسلامی در راستای این استراتژی بود. برای برگزاری این جلسه، رژیم تصمیم گرفت از متحدان وفاداری چون اعضای حزب توده و سازمان اکثریت استفاده نکند چون این دو بخاطر خدماتشان به جمهوری اسلامی بسیار آبرویافته اند. بجای این کار از برخی عناصر که سابقاً در کنفدراسیون دانشجویی در خارج فعالیت میکردند و اینک به کارگزار حزب سبزهای آلمان تبدیل شده اند، کمک گرفت.

در مقابل استراتژی «آشتی ملی»، استراتژی مبارزه برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی قرار دارد. این تنها راهی است که به رهائی واقعی اکثریت جامعه از زندان استثمار و ستم و استبداد می انجامد. در جریان «کنفرانس برلین»، این دو استراتژی در برابر هم قد علم کرده بودند. افشای اهداف کنفرانس برلین و مبارزه علیه آن، منطبق بر سیاست مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی و برای سرنگونی آن بود. در هر مبارزه مهمی که در خارج یا داخل درگیر میشود، باید شعارهایی بلند کرد و روشهای مبارزاتی اتخاذ کرد که هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را تقویت کند و نه هدف حفظ آنرا. مبارزه علیه کنفرانس برلین بکاربرد مشخص این سیاست صحیح و این جهت گیری صحیح و حیاتی بود. باز هم تاکید می کنیم که تبلیغ و ترویج سیاست «آشتی ملی» به تقویت رژیم جمهوری اسلامی مینجامد؛ برای همین باید افشا شود و درهم شکسته شود.

جمهوری اسلامی تا چه اندازه روی موفقیت این کنفرانس حساب باز کرده بود؟

خیلی زیاد. مقامات ایران و آلمان برای موفقیت کنفرانس روی عوامل مختلفی حساب می کردند. شماری از روشنفکران و چهره های ادبی که به دگراندیشی و ابراز مخالفت با جمهوری اسلامی مشهورند و به نحوی قربانی سانسور و سرکوب بوده اند، بعنوان سخنران به این کنفرانس دعوت شده بودند. مقامات دو کشور گمان می کردند، همین که چنین افرادی حاضر شده اند در کنار شکنجه گران نقابداری چون جلالی پور و گنجی و علوی تبار بنشینند و با هم به اصطلاح «دیالوگ سازنده» بکنند، برای خلع سلاح کردن سازمانهای مخالف جمهوری اسلامی که در خارج فعالیت می کنند و توده های پناهنده کانیست. عامل دیگر، خنثی شدن سازمان مجاهدین بود. دولت آلمان، این سازمان را از هرگونه اقدام اعتراضی نسبت به برگزاری «کنفرانس برلین» بر حذر داشته بود. مجاهدین نیز به خاطر نگرش و روش همراهی با سیاستهای قدرتهای امپریالیستی، خودشان به این دستور گردن نهاده بودند. بنابراین دولتهای ایران و آلمان فکر می کردند با مخالفت جدی و گسترده در برلین روبرو نخواهند شد. آنقدر به خودشان مطمئن شده بودند که از دستشان در رفت و نام نمایندگان احزاب دولتی و سفیر جمهوری اسلامی در آلمان را جزء برگزار کنندگان کنفرانس اعلام کردند! و بنیاد «هاینریش بل»، عکس خاتمی را روی بروشور کنفرانس چاپ کرد. البته به محض اینکه با اولین اطلاعیه های اعتراضی از سوی نیروهای گوناگون ضد رژیم روبرو شدند، به خود آمده و لیستها و بروشورهای جدیدی منتشر کردند. اما واقعیات برملا شده بود.

پیش از به هم خوردن کنفرانس برلین، آن جناح رژیم که به جناح «راست» و «محافظه کار» مشهور است در مورد برگزاری کنفرانس برلین چه عکس العملی از خود نشان داده بود؟

سیاست سکوت پیشه کرده بود. هیچگونه ابراز مخالفتی نمی کرد. منتظر نتیجه کار بود. اگر کنفرانس به نفع کلیت جمهوری اسلامی به پیش می رفت، مسلماً آنان هم راضی می شدند. همانطور که مثلاً از نتایج سخنرانی خاتمی در سازمان ملل ابراز رضایت کردند. یا اینکه هیچگونه اعتراضی به سخنرانی های قبلی علوی تبار و سایر عناصر «جبهه دوم خرداد» در اروپا (که بدون دردسر برگزار شده بود) نداشتند. اما ماجرا آنگونه که جناح های حکومتی تصور می کردند پیش نرفت و ورق برگشت.

عده ای می پرسند آیا نباید از هر تریبونی برای افشای رژیم استفاده کرد؟

مخالفین جمهوری اسلامی باید از هر امکانی که شرط و شروط و وابستگی به همراه نداشته باشد برای افشاء رژیم استفاده کنند. مثلاً، پخش اعلامیه ها و بیانیه هایشان از

رادیو و تلویزیون و روزنامه بورژوازی بین المللی نوعی استفاده از تریبونهای دشمن محسوب می شود. در داخل کشور نویسندگان و هنرمندان به روشها و طرق گوناگون به اشاعه اندیشه ها و فرهنگ ضد رژیم می پردازند. بنابراین باید از هر فرصتی برای نشر عقاید درست و برای افشاء جمهوری اسلامی استفاده کرد. به نظر ما مخالفین جمهوری اسلامی از تریبون کنفرانس برلین به بهترین وجهی برای رساندن صدای خود به جهانیان استفاده کردند. بدین ترتیب که وارد سالن شدند و علیرغم خواست کنفرانس چی ها و پلیس و محافظان نشان فریادهای «مرگ بر جمهوری اسلامی» سر دادند. اما اگر منظور این است که مخالفین باید به جمع برگزارکنندگان کنفرانس می پیوستند و به بحث و گفتگو با شکنجه گران نقابدار می نشستند، باید بگوئیم که چنین کاری اشتباه محض می بود. زیرا سیاست «دیالوگ» با رژیم و «آشتی ملی» را تقویت می کرد. بنابراین شکل استفاده از تریبون این کنفرانس مشخص، نمی توانست پیوستن به جمع سخنرانان باشد. برخی اوقات سیاست صحیح را با شرکت در برنامه ها و میزگردهائی که دیگران ترتیب داده اند می توان به پیش برد؛ و بعضی وقتها از طریق افشاء و طرد برنامه و میزگردهای معین. باید تحلیل مشخص از اهداف و ماهیت هر حرکت سیاسی طرف مقابل را انجام داد و بهترین روش برای مقابله با آن را اتخاذ نمود.

چرا در مورد کنفرانس برلین، روش شرکت در مباحثات سخنرانان، اشتباه می بود؟

حضور نیروهای انقلابی و مترقی در برلین برای اعتراض به برگزاری این کنفرانس بود. مردم آمده بودند که مخالفت خود را با کلیت رژیم جمهوری اسلامی، و استراتژی فریبکارانه «آشتی ملی» اعلام کنند. آمده بودند که با صدای بلند بگویند، ما هیچگونه دیالوگی (گفتگویی) با نمایندگان ارتجاع حاکم بر ایران - خواه «اصلاح طلب»، خواه «محافظه کار» - نداریم و می دانیم که اینگونه بازی ها فقط برای شیره مالیدن به سر مردم است. بنابراین سیاست «استفاده از تریبون» به شکل شرکت در مباحثات، نقض غرض بود. ترکیب سخنرانان مخلوطی بود از مامورین عالیرتبه امنیتی جمهوری اسلامی در گذشته و عده ای از روشنفکران غیر حکومتی. ترکیب دقیقا به این نحو انتخاب شده بود تا سیاست «آشتی» با جنایتکاران جمهوری اسلامی را تبلیغ و ترویج کند. پیامش به روشنفکران مبارز در تبعید این بود که به جمع جناح دوم خرداد پیوندید تا با همدستی هم مردم را مسخ کنیم، آنها را از انرژی و روحیه مبارزاتی بیندازیم تا این رژیم بتواند چند صباحی به حیات ننگینش ادامه دهد. اگر نیروهای مبارز ضد رژیم که در برلین حضور داشتند، سیاست توافق با برنامه ریزان کنفرانس و سخنرانان در آن را در پیش می گرفتند، ظاهرا در حال «استفاده» از تریبون بودند اما در واقع، با مشروعیت بخشیدن به نمایش گفتگوی مسالمت آمیز با ارتجاع حاکم، مورد استفاده رژیم قرار می گرفتند. در

حالیکه، اعتراض موثر علیه کنفرانس برلین به طرز نافذی به روشنفکران آزادخواه داخل کشور هم هشدار داد که به دام ائتلاف سیاسی با جناح دوم خرداد حکومت نیفتند، و نگذارند که جناحی از رژیم از اعتبار و نام آنان برای آرایش چهره خود استفاده کند، آنان را به خادم خود تبدیل کرده و علیه منافع مردم و پیشرفت جامعه بکار گیرد.

برگزار کنندگان کنفرانس برلین ادعا می‌کنند که علت تحریم تریبون کنفرانس برلین از سوی مخالفین رژیم، نشانه آنست که اینان «حرفی برای گفتن ندارند». در این مورد، چه می‌توان گفت؟ این ادعائی از سر استیصال و ورشکستگی سیاسی است. اگر مخالفین جمهوری اسلامی حرفی برای گفتن نداشتند جمهوری اسلامی زحمت آن را به خود نمی‌داد که یکی از مخوف‌ترین سازمانهای امنیتی جهان را برای پیگرد و قتل و ساکت کردن مخالفین درست کند و بیست و یکسال بی‌وقفه آن را بکار بگیرد. این را هر کودکی نیز میتواند بفهمد. مطمئناً جمهوری اسلامی این شبکه امنیتی را برای ساکت کردن آن سازشکارانی که از عبارت «مرگ بر جمهوری اسلامی» بیزارند، نساخته است. برگزار کنندگان کنفرانس خوب می‌دانند که مخالفین جمهوری اسلامی آنقدر حرف دارند بزنند که حتی دو دهه سرکوب خونین نتوانسته آنان را ساکت و خسته کند. اما با شکنجه گران جمهوری اسلامی جای هیچگونه «گفتگو» نیست. با آنان فقط باید مبارزه کرد. اگر مخالفین جمهوری اسلامی در چنین کنفرانسی دهها ساعت هم بحث میکردند نمی‌توانستند سیاست «مرگ بر جمهوری اسلامی» را به همین قدرتی که مشاهده شد، طنین افکن کنند. برگزار کنندگان کنفرانس این را خوب می‌دانند. آنها از همین مسئله ناراحتند و برای بی اعتبار کردن این مبارزه به هر استدلال پوشالی و خنده داری متوسل می‌شوند.

آیا اصولاً برگزار کنندگان کنفرانس در پی این بودند که نیروهای طرفدار سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی را در این بحث و گفتگو سهیم کنند؟

خیر. دستور کار کنفرانس بسیار حساب شده و کنترل شده بود. معلوم بود که سخنرانان وابسته به جمهوری اسلامی چه میخواهند بگویند. روشنفکران غیر حکومتی هم نمی‌توانستند خارج از چارچوبی که جمهوری اسلامی برایشان تعیین کرده صحبت کنند. بعلاوه، نیروهای پلیس آلمان و نیروهای امنیتی آن دولت بطور گسترده در سالن مستقر شده بودند تا با اشاره ای مخالفین و معترضین را دستگیر و خاموش کنند. فضائی که روز اول در سالن کنفرانس حاکم بود، آشکارا نشان می‌داد که اینان بهیچوجه نمی‌خواهند صدای مبارزان انقلابی و مترقی به گوش کسی برسد. بطور مثال، زمانی که یک زن مبارز از جای برخاست و به یاد جانباختگانی که بدست جمهوری اسلامی به قتل رسیده اند یک دقیقه سکوت اعلام کرد، پلیس آلمان وحشیانه به وی حمله کرده و کتکش زد. در

جواب به شعارهای بی وقفه «مرگ بر جمهوری اسلامی» که از سوی مردم فریاد میشد، مسئول آلمانی کنفرانس که از حزب سبزها بود «دمکرات منشانه» فریاد زد: «آقتدر داد پزیند که دیگر خفه شوید!» جالب است که یکی از همین برگزار کنندگان آلمانی بعداً در مصاحبه با یکی از نشریات اعلام کرد که این چپ ایران، دمکرات نیست و سزاوار سرکوب است! بعلاوه، افراد توده - اکثریتی که وسیعاً در بین جمعیت حضور داشتند به ایفای نقش دیرینه خود یعنی همکاری با ارتجاع در سرکوب مبارزان مشغول بودند. فحاشی و حمله به شعار دهندگان ضد رژیم حداقل وظیفه ای بود که به عهده شان گذاشته شده بود. وقاحت را به آنجا رسانده بودند که به مردم معترض می گفتند: «جمهوری اسلامی خوب کرد شماها را کشت.» هیچگونه امنیتی برای مخالفان وجود نداشت. برای مقابله موثرتر با سرکوبگران و حامیان جمهوری اسلامی، مخالفین رژیم نیروهای خود را متمرکز کردند و همگی در یک گوشه سالن جای گرفتند.

اما روز دوم عده بیشتری از مخالفان جمهوری اسلامی به صحنه آمدند و مبارزه گسترش یافت. مداخله پلیس و ضرب و شتم مخالفان نه تنها از حدت مبارزه نکاست بلکه برگزار کنندگان کنفرانس را آبرویاخته کرده و بر حدت مبارزه افزود. از آنجائیکه توقف کنفرانس شکست بزرگی محسوب میشد برگزار کنندگان کنفرانس برای تداوم نقشه شان دست به تاکتیک جدیدی زدند. آنان سعی کردند در پشت پرده با برخی نیروهای مخالف رژیم به توافق برسند. بدین صورت که به آنها پانزده دقیقه اجازه صحبت بدهند و در مقابل، آنها دست از مبارزه اعتراضی و رزمنده علیه برگزاری کنفرانس بردارند و به نوبه خود به آرام کردن بقیه بپردازند. به اصطلاح یک قدم عقب گذاشتند و خرده امتیازی بسوی مخالفان پرتاب کردند تا سکوت و همکاری آنان را بخرند. شبیه همان کاری که جناح خاتمی در داخل کشور سعی می کند با روشنفکران دگراندیش انجام دهد تا پشتیبانی آنان از جریان «دوم خرداد» و مضحکه های انتخاباتی رژیم بدست بیاورد. به آنان تریبون بدهد که بروند به مردم بگویند «آرام بگیرید، به خیابان نریزید که همه چیز بدتر میشود». اما در برلین یخ شان نگرفت. کمونیستها و مبارزین انقلابی و مردم معترض، تمایلات مصالحه جویانه را عقب راندند و تلاش برگزار کنندگان کنفرانس را نقش بر آب کردند.

در این میان، نقش روشنفکران غیر حکومتی که جزء سخنرانان کنفرانس بودند، چه بوده؟ برخی معتقدند که مخالفین رژیم اینان را با مرتجعین به یک چوب رانده اند و مورد توهین قرار داده اند؟ اتفاقاً برخلاف حرکت این روشنفکران که با قبول دعوت کنفرانس برلین، خود را با مرتجعین حکومتی در یک رده قرار دادند مخالفین جمهوری اسلامی با دقت میان اینان و عناصر حکومتی فرق گذاردند. اما مسائل را باید بطور صریح مطرح کرد. مطمئناً این

روشنفکران بر پایه تمایلات مسالمت جویانه و توهنات خود نسبت به جناح «دوم خردادی» رژیم، حاضر به همکاری با این کنفرانس شده بودند. بنابراین مخالفت آنان با مبارزه رزمنده و سازش ناپذیر مخالفان جمهوری اسلامی قابل پیش بینی بود. ما از قبل، به درستی بر این نکته انگشت گذاشتیم که شرکت این افراد در کنفرانس و نشست در کنار مهره های مرتجع وابسته به رژیم، به نفع عوامفریبی های جمهوری اسلامی تمام می شود. ما تاکید کردیم که این کار نه فقط به نفع کسب آزادیهای دموکراتیک و عقب نشاندن و به شکست کشاندن استبداد حاکم نیست، بلکه عملاً برای هیئت حاکمه ضعیف و بحران زده، وقت می خورد و به ارتجاع فرصت تجدید قوا می دهد. ما به این روشنفکران هشدار دادیم که بازیچه دست جناحی از هیئت حاکمه جنایتکار نشوند و انرژی و قابلیت های خود را در خدمت به برپائی و گسترش مبارزات مستقل و رزمنده توده های خلق قرار دهند. اما اینان چه برخوردی به مبارزه اعتراضی علیه برگزاری کنفرانس برلین داشتند؟ روز نخست که ماموران پلیس آلمان و انتظامات سالن وحشیانه به ضرب و شتم چند تن از مبارزان پرداختند، هیچ عکس العمل اعتراضی از جانب اینان در دفاع از دموکراسی و علیه سرکوب مخالفان رژیم مشاهده نشد. بر جای خود نشستند و به کارشان ادامه دادند. روز دوم که مبارزه اوج گرفت و برگزارکنندگان کنفرانس در جلوگیری از موج اعتراضات کاملاً درمانده شده بودند، از برخی از این روشنفکران دگراندیش خواستند که اعتبار و آبروی خود را وسیله ای برای خاموش کردن شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» قرار دهند. اما مردم در مقابل موعظه مسالمت با سرکوبگران آزادی ساکت ننشستند و خشم خود را با شعارهایشان ابراز کردند.

به عقیده ما باید با افشاگری پیگیر از رژیم و ماهیت یکسان جناح هایش، با نشان دادن بی ثمری راه های فریبکاری انتخاباتی، با رجوع به تجارب نزدیک و دور در ایران و سایر کشورها، و با مبارزه علیه توهنات و مسالمت جوییهای این روشنفکران غیر حکومتی، راه حمایت و کمک آنان به سیاست «آشتی ملی» را بست. باید به روشنفکران و هنرمندان مترقی که سالها در شرایط خفقان، بدون اتکاء به این یا آن جناح رژیم به فعالیت فرهنگی ادامه دادند گفت که به وعده ها یا امتیازات خردی که مرتجعین پیشنهاد می کنند، دل نبندد و به نجات این رژیم بحران زده کمک نکنند. هرگونه امتیازی که رژیم به این روشنفکران بدهد ناچیز و ناپایدار خواهد بود و آنان را از منافع و آرزوهای توده های مردم که تضادی خنثین با این رژیم دارند، دور خواهد کرد.

چه شکل ها و روش های مبارزاتی علیه برگزاری کنفرانس به کار گرفته شد؟

صف مخالفان جمهوری اسلامی رنگارنگ بود و اشکال و روشهای مبارزاتی گوناگونی نیز به کار گرفته شد. بخشی از مبارزه در بیرون سالن به صورت بحث، سخنرانی، پخش

اعلامیه و افشاگری از ماهیت و اهداف کنفرانس انجام می گرفت. اما بخش اصلی مبارزه، در سالن کنفرانس متمرکز شده بود. شکل این مبارزه، عمدتاً اعتراض به گفته های سخنرانان مرتجع، افشای سابقه جنایتکارانه اینان، و فریاد شعارهای ضد رژیم و در مرکز آن «مرگ بر جمهوری اسلامی» بود. یک زن هنرمند نیز در یک نمایش اعتراضی، با روسری سیاه و نیمه برهنه در سالن قدم زد و سپس حجاب را از سر برداشت. مردی برای نشان دادن آثار شکنجه های رژیم بر پیکر خود، برهنه شد. زن دیگری به نشانه به هیچ گرفتن ارزشهای پوسیده و قرون وسطائی حاکم بر ایران، به رقص پرداخت. بعداً جناح های مختلف رژیم و قلم بدستان مزدور آنان در داخل و خارج از کشور کوشیدند با استفاده از عقب مانده ترین باورهای مذهبی و فرهنگ زن ستیز و مردسالار حاکم، مردم را نسبت به مبارزه برلین بدبین کنند. اما هر چه بیشتر چنین کردند، ماهیت کثیف و متعفن نظام جمهوری اسلامی و فرهنگش را آشکارتر به نمایش گذاشتند.

در مورد اینکه برخی معتقدند بجای «بهم زدن» برنامه های رژیم در خارج از کشور باید در مقابل آن آترناتیو گذاشت، چه باید گفت؟

قبل از پاسخ به این سوال، باید بطور گذرا به این نکته اشاره کنیم که مخالفت با «بهم زدن» و در واقع با مبارزه رزمنده ای که علیه کنفرانس برلین صورت گرفت، بخشا نشانه رواج روحیات «سوسیال دمکراتیک» و عادت کردن به «اشکال مجاز و بی خطر» اعتراض در کشورهای امپریالیستی هم هست.

اما پیردازیم به موضوع «بهم زدن». «بهم زدن» نقشه های ارتجاع، اتفاقاً یک تاکتیک بسیار موثر است که خیلی اوقات دیوارهای سانسور را می شکند و در سطح گسترده ای طنین انداز می شود. اگر مبارزه علیه کنفرانس برلین، آرام و مسالمت آمیز به پیش می رفت هرگز در چنین ابعادی در داخل و خارج از کشور منعکس نمی شد و این واقعیتی انکار ناپذیر است. آنچه شد، موثرترین سیاست بود و باید با تمام قوا در راه اجرای این سیاست تلاش می شد. البته برخی اوقات تناسب قوای نامساعد، اجازه موفقیت کامل یک طرح و نقشه مبارزاتی را نمی دهد. اما حتی در این موارد هم باید برای تبلیغ و به کرسی نشاندن حقیقت که منافع اکثریت مردم را نمایندگی می کند به حداکثر تلاش کرد. سیاست حاکم بر مبارزه برلین مسلماً یک سیاست آترناتیو بود. درست همانگونه که تحریم مضحکه های انتخاباتی رژیم نیز یک سیاست آترناتیو در مقابل سیاست دعوت به شرکت در انتخابات بود. یا همانگونه که تصمیم بخشی از دانشجویان مبارز به کشاندن تظاهرات تیر ماه ۷۸ از صحن دانشگاه به خیابان، یک سیاست آترناتیو در برابر سیاست ارتجاعی دفتر تحکیم وحدت مبنی بر حبس و مهار کردن این اعتراضات بود. هدف از مبارزه برلین، بر هم زدن استراتژی «آشتی ملی» بود. بنابراین

بحث بر سر آلترناتیو نداشتن نیست؛ بلکه بحث بر سر کدام آلترناتیو است. اگر سیاست آلترناتیو امثال دولت آبادی گفتگو با شکنجه گران بود، سیاست آلترناتیو کمونیستهای انقلابی و مبارزان ضد رژیمی نیز، بر هم زدن این بساط فریب و تحمیق بود. حرکت کسانی که علیه برگزاری کنفرانس برلین مبارزه کردند همسو با مقاومت و مبارزه چند میلیون نفری بود که از شرکت در انتخابات مجلس ششم سر باز زدند؛ همسو با حرکت دانشجویان رزمنده ای بود که در تیر ماه ۷۸ مانع از تلاشهای فائزه هاشمی و موسوی لاری برای آرام کردن خیزش دانشجویی شدند و آنان را هو کردند و فراری دادند؛ همسو با اعتراضات خشماگین توده ها در شهرهای مختلف ایران بود که به مراکز دولتی و قوای سرکوبگر و بانکها حمله می کردند و آنها را داغان می کنند. اینکه امروز تعداد شرکت کنندگان در این مبارزات رزمنده کمتر از کسانی است که به درجات مختلف دچار ناآگاهی و توهم نسبت به بخشی از مرتجعین حاکمند، فرقی در این واقعیت نمی دهد. شک نیست که طبقات حاکمه از ابزار و امکانات زیادی برای فریب و تحمیق بخشهایی از مردم برخوردارند. سیاست صحیح که منافع اکثریت مردم را نمایندگی می کند، همیشه با موانع زیادی روبرو است و تبدیل کردن آن از سیاست یک اقلیت کوچک انقلابی به سیاست توده های میلیونی، مستلزم فداکاری و پیگیری بسیار است. اما همان نیروی اقلیتی که این سیاست را فریاد می کند و به اجراء می گذارد از توان بالقوه بزرگی بهره مند است زیرا حقیقت را نمایندگی می کند. به همین خاطر است که سیاست رزمنده و سازش ناپذیر علیه برگزاری کنفرانس برلین، هر چند که فقط از جانب چند صد تن در سالن کنفرانس به پیش برده شد، چنین تاثیرات مهمی را در داخل و خارج از کشور بر جای گذاشت.

آیا لازم است در مبارزاتی که علیه جمهوری اسلامی میشود علاوه بر شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» شعاری که حاوی آلترناتیو نیروهای انقلابی برای جامعه آتی است مطرح شود؟

مطمئنا هر نیروی انقلابی جدی، طرح و آلترناتیوی برای ساختن یک جامعه نوین بر خاکستر جمهوری اسلامی را داراست. اما عدم اتحاد کلیه نیروهای مترقی بر سر مختصات یا نام آن جامعه آتی نمی تواند و نباید مانع از آن باشد که بر سر سرنگون کردن جمهوری اسلامی متحد شوند. برای ساختن اول باید خراب کرد. برخی نیروهای سازشکار برای تخطئه و بی اعتبار کردن اتحاد نیروهای انقلابی به حول شعار سرنگونی جمهوری اسلامی، به این استدلال پوشالی آویزان میشوند که گویا «بدون آلترناتیو» نمیتوان برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه کرد! می گویند که در چنین حالتی بهتر است نیروهای مخالف از «آلترناتیوی» به نام جبهه دوم خرداد حمایت کنند! ارانه این «آلترناتیو» حیرت آور تنها از عهده ورشکستگان سیاسی و مزدوران جمهوری اسلامی برمی آید.

به این بحث که مخالفان کنفرانس برلین، علیه «فرهنگ ایرانی» عمل کردند، چه پاسخی باید داد؟ آنچه به نام «فرهنگ ایرانی» می خوانند پدیده ای یکدست نیست. بخشی از آن متعلق به طبقات مرتجع است، ارزشهای آنها را نمایندگی می کند و باید به زیاله دانی تاریخ سپرده شود. فرهنگ مسلط بر جامعه ایران همان فرهنگی است که جمهوری اسلامی تبلیغ می کند. اصولاً فرهنگ مسلط بر هر جامعه ای، فرهنگ طبقات حاکمه است. این فرهنگ ستمگری، پوسیدگی و ریاکاری را ترویج و تبلیغ می کند. این فرهنگ ماهیت خود را بیش از هر جا در برخورد به موقعیت و نقش زن در جامعه بنمایش می گذارد. اشاره کسانی که می گویند مخالفان رژیم ضد «فرهنگ ایرانی» عمل کردند به نیمه برهنه شدن آن زن هنرمند و رقصیدن یک زن دیگر است. این همان فرهنگ ریاکارانه و زن ستیز ناموس پرستی است که باید حسابش را رسید و آبرو و حیثیتش را برد. ناموس پرستان، خود نماینده بیمارگونه ترین ذهنیات نسبت به زنانند. ناموس پرستی یکی از ارکان اسلام و کلیه ادیان است. بر مبنای همین فرهنگ فئودالی است که پدر می تواند دختر خردسالش را به هیولائی بفروشد و اجازه تجاوز او به دخترش را صادر کند. ناموس پرستی، فرهنگ تحقیر زنان و تاکید بر جایگاه وی بمثابة مایملک مرد خانواده (اعم از پدر، شوهر یا پسر) است. این فرهنگ، ریشه های عمیقی در جامعه دارد. اگر می خواهید عمق مسئله را بفهمید به ماجرای برلین نگاه کنید که چطور آقایان فکل کراواتی تحصیل کرده که خودشان را خیلی هم مدرن و غربی می دانستند، در ضدیت با آن نمایشات اعتراضی، فریاد «بی ناموس ها» سر دادند. جریانات توده - اکثریتی، ملی - مذهبی، و حتی رادیوهای فارسی زبان کشورهای امپریالیستی (مانند رادیو بین المللی فرانسه) از «بی بند و باری آشوبگران» در کنفرانس برلین و عدم احترام به باورها و ارزشهای مردم ایران گفتند! بورژوازی ملی ایران که آخوندیسم از زمان مشروطیت تا به امروز، عصای زیر بغلش بوده و همچنان اصرار دارد که یک نیروی «ملی - مذهبی» است، ناله سر داد که فرهنگی ملی - مذهبیمان از دست رفت.

اما بعضی مسئله را اینطور مطرح می کنند که استفاده از رقص و آواز بعنوان یک شیوه اعتراضی، به اصلاح در شان مخالفان سیاسی رژیم نیست. به این مسئله چگونه پاسخ می دهیم؟ این نوع برخورد به قضیه هم نهایتاً بازتاب و تاثیرات همان فرهنگ کهنه است. به مضحکه کشیدن رقص زنان و به تحقیر، رقاچه خواندن زنان هنرمند یکی از توهین های رایج در فرهنگ فئودالی است. این همان فرهنگ آخوندی است که جوانان و زنان جامعه را به بند کشیده و سرزندگی و امیدواری را در آنان سرکوب می کند. این همان فرهنگی است که مراسم روضه خوانی و سینه زنی و تعزیه را بعنوان «تفریح آلترناتیو» به جوانان

تحمیل می کند تا روحیه عبد و عبیدی و فرهنگ اطاعت و تسلیم در برابر اتوریته های ارتجاعی را در آنان پرورش دهد. حمله روضه خوانان دوم خردادی و غیر دوم خردادی به رقص یک زن در کنفرانس برلین، فقط یک حمله زن ستیزانه نیست. بلکه بطور کلی، حمله به هر فرهنگی غیر از فرهنگ آخوندی است. جامعه ما نیاز به گسستن از این نوع فرهنگ و طرز تفکر دارد تا بتواند به عصر نوینی گام بگذارد. مبارزه با فرهنگ فنودالی آخوندی و مبارزه با فرهنگ امپریالیستی باید پا به پای هم پیش رود تا فرهنگ نوینی بوجود آید. تاریخ چند صد ساله اخیر جهان نشان داده که بدون مبارزه عمیق علیه ارزشهای فرهنگی و اخلاقی ارتجاعی مذهبی و سرنگون کردن آنان از موقعیت مسلطی که در جامعه دارند، هیچ جامعه ای دمکراتیک نشده است. شک نیست که مبارزه علیه فرهنگ ارتجاعی حکام با موج بهتان و توهین و جار و جنجال فریبکارانه روبرو خواهد شد. حتی بخشهایی از مردم نیز با هیاهوی طبقات حاکمه همراه و همصدا می شوند چون خود به فرهنگ مسلط آلوده اند. اما نباید تسلیم این جو شد؛ باید خلاف جریان رفت و این بیماری مزمن اجتماعی و فرهنگی را درمان کرد.

تأثیر وقایع برلین بر دعوای جناح های رقیب در جمهوری اسلامی چه بود؟

تضاد میان جناحهای مختلف رژیم جمهوری اسلامی حاد است. اصل دعوا بر سر چگونگی مهار کردن جنبش اعتراضی توده ها و نجات دادن نظام و دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی است. از یک طرف هر دو جناح جمهوری اسلامی می دانند که اکثریت توده های مردم خواهان تغییر در وضع موجود هستند. هر دو جناح خوب می دانند که جمهوری اسلامی باید دست به کارهایی بزند و حداقل وعدههایی به مردم بدهد تا بتواند آنان را آرام کند. از طرف دیگر باید تدابیر و روشهایی را بکار گیرد که درز و دریچه ای برای فوران خیزش های اقشار تحتانی جامعه یعنی اکثریت مردم باز نشود و فضای مساعد برای بسیج و سازماندهی در اختیار نیروهای کمونیست انقلابی قرار نگیرد. هر زمان مبارزه موفقیت آمیزی علیه جمهوری اسلامی صورت میگیرد، تضادهای درون هیئت حاکمه تشدید می شود. همانطور که گفتیم اگر «کنفرانس برلین» موفق می شد گام موثری در جهت پیشبرد استراتژی «آشتی ملی» در خارج کشور بردارد، رضایت جناح خامنه ای، رفسنجانی را نیز بدست می آورد. اما چنین نشد؛ و نتیجتاً دعوایشان بالا گرفت. مبارزه بر طبق استراتژی سرنگونی رژیم به موفقیت دست یافت و نتیجتاً تضاد درونی مرتجعین حاد شد.

جناح «دوم خرداد» و حامیانش ادعا میکنند که مبارزه مخالفان رژیم علیه کنفرانس برلین باعث شد جناح «راست» فرصت کودتا بدست آورد، روزنامه ها را تعطیل کند و سخنرانان کنفرانس برلین را

مورد بازجویی و حبس قرار دهد. آیا واقعیت دارد؟

خیر! این ادعای فریبکارانه برای خدمت به سیاست معینی به میان کشیده می‌شود. همین حرفها را در تیرماه سال گذشته هنگامیکه دانشجویان مبارز تظاهرات دانشجویی را به خیابانها کشاندند، زدند. در واقع به مردم می‌گویند نفس نکشید و مبارزه نکنید زیرا نفس کشیدن، بهانه بدست جناح «راست» میدهد و وضع بدتر می‌شود. یا نصیحت می‌کنند که از خاتمی دفاع کنید تا جلوی «بدترها» را بگیرید. آنها مردم را به مرگ می‌گیرند که به تب راضی شوند. فرهنگ کم خواهی و انتظار را در میان مردم رواج می‌دهند تا انرژی مبارزاتی آنها تهی شده و خسته شوند. طوری بحث می‌کنند انگار اینهمه جنایت و کشتار طی دو دهه گذشته، فقط کار یک جناح بوده است. یا انگار مرتجعین حاکم برای سرکوب و کشتار مردم بهانه لازم داشته اند!

واقعیتی که باید فهمید و هرگز فراموش نکرد این است که هر دو جناح رژیم در استراتژی «آشتی ملی» کارکرد معین خود را دارند. به عبارتی، دو وجه مکمل این استراتژی هستند. اگر «لولوتی» (به شکل نظامی ها، کودتاچی ها یا بطور کلی «بدترها» و «راستها») موجود نباشد، جناح به اصطلاح «اصلاح طلبی» که به صحنه آمده تا کل نظام را نجات دهد، اصولاً ضرورت وجودی خود را از دست میدهد. باید لولوتی موجود باشد تا اقبال متزلزل، بهانه یا دلیلی برای پناه بردن به دامن بخشی از رژیم پیدا کنند. این بازی کثیفی است که نه فقط در ایران بلکه در سایر کشورهای تحت سلطه نیز اجراء شده است. این سیاست همیشه بعد از یک دوره سرکوب وحشیانه که توده های مردم را به حد انفجار می‌رساند، پیاده می‌شود. هدف از این کار، مسخ سیاسی مردم است. با این کار می‌خواهند مردم را به گوسفندهای سر به زیر تبدیل کنند. باید این سیاست فریبکارانه را افشاء کرد. نباید اجازه داد سیاستی مشابه سیاست دولت شیلی در ایران نیز پیاده شود. در شیلی ظاهراً کودتاچیان و پینوشه از قدرت کنار رفتند و رژیم دموکراتیک غیر نظامی برقرار شد. خشم و نفرت توده های مردم نسبت به طبقه ارتجاعی حاکم، توسط احزاب «اصلاح طلب» حکومتی مهار شد و به هرز رفت. تا جایی که حکومت «سوسیال دموکرات» شیلی این جرات را به خود می‌دهد که پینوشه این دیکتاتور خونخوار را با سلام و صلوات به کشور باز گرداند و سالروز کودتای آمریکائی ۱۹۷۳ را همچنان در تقویم بعنوان جشن ملی باقی گذارد! نباید اجازه داد که توده های مردم را این چنین تحقیر کنند و از نظر سیاسی آنان را مسخ و فلج نمایند.

یکی از ترفندهای جناح «دوم خردادی» اینست که مبارزه برلین را همسو با حملات جناح «راست» به خودش جلوه دهد؛ یا چنین تبلیغ کند که هرکس به برگزاری جلسه ای اعتراض کرد و شعار داد و مانع کار برگزار کنندگان آن جلسه شد، با چماقداران انصار حزب الله فرقی ندارد. و بالاخره کثیف ترین تبلیغشان اینست که اطلاعاتی های وابسته به

جناح رقیب، به کنفرانس برلین آمدند و آشوب ایجاد کردند. خاتمی و شرکاء می خواهند از تنفر توده ها نسبت به «جناح راست» سوء استفاده کنند و مردم را نسبت به نیروهای انقلابی و مبارز مخالف کلیت جمهوری اسلامی بدبین کنند. البته این واقعیت انکار ناپذیر که «اصلاح طلبان» و «محافظه کاران» به قول خودشان دو بال یک پرنده هستند و قدرت سیاسی را با یکدیگر تقسیم کرده اند، مانع جدی در راه اشاعه این توهنات و دروغ پردازی های ارتجاعی است.

پس از کنفرانس برلین، کسانی مثل شهلا لاهیجی، مهرانگیز کار و اکبر گنجی دستگیر شده اند و برای اشکوری و کردوانی هم قرار بازداشت صادر کرده اند، روزنامه ها و مجلات زیادی را بسته اند. سیاست صحیح و انقلابی در مقابل این اقدامات چیست؟

اولا، باید روشن کرد که در بطن وقایع جاری، دو نوع تضاد دارد عمل می کند و اگرچه این دو تضاد با به پای هم جلو می روند و با هم تداخل می کنند، اما بطور کیفی با هم فرق دارند. یکم، تضاد بین اقشار و طبقات مردم با رژیم ارتجاعی است و دوم، تضادهای درونی ارتجاع حاکم. دستگیری افرادی مانند شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار، بازتاب تضاد میان مردم و رژیم حاکم است. حال آنکه دستگیری امثال گنجی و عبدالله نوری و کدیور، نتیجه حاد شدن تضادهای جناح های مختلف رژیم است. یعنی تضاد میان خود مرتجعین است. در مورد بستن مطبوعات نیز این تداخل تضادها را مشاهده می کنیم. برخی از این نشریات، سخنگوی اقشار میانی جامعه اند و بخشی نیز ارگان جناح های مختلف هیئت حاکمه اند. ما باید هرگونه فشار و سرکوب علیه نیروها و عناصر مردمی را محکوم کنیم و با آن به مبارزه برخیزیم. توده های مردم نباید دچار این ساده اندیشی شوند که جنگ و دعوای درون هیئت حاکمه را به حساب «مظلومیت» یا «مردمی بودن» یک جناح در برابر جناح دیگر بگذارند. مرتجعین حتی می توانند از یکدیگر بکشند و در مواقعی علیه هم کودتا کنند، اما این کار تغییر در ماهیت و منافع ضد مردمی شان نمی دهد.

وظیفه نیروهای مبارز یا توده های مردم این نیست که از یک جناح رژیم در مقابل یک جناح دیگر رژیم حمایت کنند. این کار به تقویت کلیت رژیم منجر می شود و دست آخر نیروهای مبارز و مردم قربانی می شوند. هر دو جناح رژیم نماینده طبقات استثمارگر و ستمکارند و این طبقات باید سرنگون شوند.

برخی افراد یا نیروهای سیاسی مخالف رژیم که در مبارزه علیه جمهوری اسلامی دچار تزلزل شده اند بحث را به اینجا می کشند که باید دید آیا فلان مهره حکومت تغییر ماهیت داده است یا نه؟ آیا نیتا حسنه دارد یا نه؟ بعد هم برای اثبات تغییر ماهیت اینگونه افراد می گویند، اگر او کماکان مرتجع است پس چرا زندانش می کنند؟ این

یک شگرد قدیمی است. همیشه طبقات حاکمه کوشیده اند مسئله تخاصم طبقات و منافع متضاد طبقاتی را از ذهن توده ها دور کنند و توجه آنان را بسوی شعارها، وعده ها و به اصطلاح خصائل این یا آن فرد جلب نمایند. قدیم ها می گفتند: «شاه خودش خویست، اطرفیانش بد هستند». در صورتی که شاه و اطرفیانش همگی اعضای یک طبقه استثمارگر واحد بودند که منافعشان در ضدیت با منافع اکثریت جامعه قرار داشت. در دوره جمهوری اسلامی هم همین بازی بارها تکرار شده که آخرین نمونه اش، تبلیغات عوامفربانانه درباره «خوش قلبی» خاتمی، «صداقت و شجاعت» گنجی، و «مظلومیت» حجابیان است. واقعیت این است که این عناصر با هدف حفظ نظام ارتجاعی، تداوم استثمار و ستم بر اکثریت جامعه، و کارآمد کردن دولت طبقات ارتجاعی، سیاستهای جدیدی پیش گذاشته اند. اینها بطور فردی عمل نمیکنند بلکه افراد یک جناح سازمان یافته و حزبی حکومتی هستند که بطور نقشه مند و هماهنگ برای نجات جمهوری اسلامی عمل میکنند.

یک عده میگویند جناح «راست» جمهوری اسلامی تضاد عمده ای است که راه پیشروی جنبش مردم را سد کرده مشخص کرد و در مقطع کنونی، باید آنرا آماج عمده مبارزه قرار داد و از جناح «دوم خرداد» رژیم حمایت کرد. واقعیت این سیاست چیست؟

چنین سیاستی بر پایه وارونه جلوه دادن مناسبات واقعی میان جناح های جمهوری اسلامی جلو گذاشته می شود. پرچمدار این سیاست جریانات خائن و سازشکار توده ای - اکثریتی و سازشکاران موسوم به ملی - مذهبی هستند. هدف و نتیجه این سیاست، دور کردن مردم از استراتژی سرنگونی کل نظام و دولت ارتجاعی است. یعنی انداختن مردم در دور باطل و بی پایان حمایت از یک جناح در برابر جناحی که «تضاد عمده» است. یک عده اینطور تصویر می کنند که دشمن عمده، ولایت فقیه است و باید وسیعترین اتحاد را حول برچیدن بساط ولایت بوجود آورد. یک عده هم ممکنست از این منطق حرکت کنند که جناح خاتمی، دشمن عمده است زیرا نسبت به جناح دیگر، توان بیشتری در متوهم کردن مردم دارد. هر دو منطق و سیاست غلط است. جناح های جمهوری اسلامی، علیرغم تضادها و دعواهای حادثان مثل یک تن واحد عمل می کنند. بقول خودشان «دو بال یک پرند» اند. نمی توان گفت این یا آن جناح «دشمن عمده» است. دشمن عمده کلیت جمهوری اسلامی است. کل این مبحث به یک سوال منتهی میشود: استراتژی «آشتی ملی» و کمک به حفظ رژیم، یا استراتژی سرنگونی رژیم؟ برای خدمت به استراتژی سرنگونی رژیم باید سیاست «آشتی ملی» را افشا کرد و درهم شکست.

عکس العمل ما نسبت به تحولات جاری چه باید باشد؟ مردم را به چگونه مبارزه ای باید فرا بخوانیم؟

ما باید تلاش کنیم که توده ها به موقعیت ضعیف و بحرانی کلیت رژیم آگاه شوند و علیه اقدامات قلدرمناشانه و تهدیداتی که به قصد مرعوب کردن مردم انجام می گیرد، به میدان بیایند. باید این واقعیت را دریابند که به ارتجاع حاکم می توان ضربه زد، او را عقب نشانند و در راه سرنگونی اش گامهای بزرگی برداشت. و البته این نکته مهم را هم باید آشکارا جلو بگذاریم که حملات اخیر جناح «محافظه کار» و به اصطلاح پر رو شدن جنایتکاران شورای نگهبان، سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات، نتیجه آنست که سیاست «آشتی ملی» به میزان زیادی فضای جامعه را غیر انفجاری کرده است. جناح دوم خردادی، اعتراضات دانشجویی را در چارچوب دانشگاه حبس کرده است؛ این توهم را در میان بخشی از مردم جا انداخته که باید منتظر انتخابات در چارچوب رژیم بنشینند و به پیروزی یک جناح از مرتجعین در برابر جناح دیگر امید ببندند. وضعیت کنونی را مقایسه کنید با دوره خیزش دانشجویی تیر ماه ۷۸ که چگونه خامنه ای را به غلط کردم گوئی واداشت و در دل کل هیئت حاکمه هراس انداخت. سال گذشته، یک روزنامه ارتجاعی به نام سلام را بستند و این کار جرقه یک خیزش عظیم یک هفته ای ضد رژیمی را زد. امسال بیش از ۱۷ نشریه را بسته اند، در مضحکه انتخابات علنا تقلب کرده اند، اما با عکس العمل موثری از جانب توده ها مواجه نشده اند. بنابراین برخلاف تبلیغات جریانات حامی خاتمی، مبارزه علیه کنفرانس برلین نیست که راهگشای هجوم «محافظه کاران» شده است؛ بلکه دقیقا استراتژی «آشتی ملی» است که با منفعل کردن مردم به این هجوم پا داده است.

بخش بزرگی از مسئولیت بوجود آمدن وضعیت کنونی بر دوش آن دسته عناصر و جریانات غیر حکومتی است که طی سه سال اخیر، مردم را به حمایت از جناح خاتمی و فرصت دادن به این مرتجعین فریبکار فرا می خواندند. در شرایطی که کل رژیم در پی قتل های زنجیره ای و سپس خیزش دانشجویی زیر فشار قرار داشت و به توهم مردم نسبت به جناح «دوم خردادی» ضربه خورده بود، همین عناصر و جریانات برای ترمیم توهمات انتخاباتی به حداکثر تلاش کردند و پرچمدار کارزار انتخابات مجلس ششم شدند. اینان با تبلیغ سیاست حمایت از خاتمی و بیراهه انتخابات مرتکب جنایت بزرگی در حق مردم شده اند و خود نیز سرانجام قربانی این سیاست خواهند شد.

از طریق نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید:

**BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX
U.K.**

e-mail: haghighat@sarbedaran.org

fax: +49 89 244 37 66 93